



تصویرگر: مصطفی احمدی

فیل کوچولو چطور

مرتب و منظم شد؟

علی زراندوز

بود پدرش که به خانه آمد، راه‌حلی برای این مشکل تازه، یعنی بی‌نظمی مادرش پیدا کند. پدر فیل کوچولو که به خانه آمد، طوری لباس‌ها و جوراب‌هایش را در خانه پخش و پلا کرد که فیل کوچولو اعصابش به هم ریخت. او تازه متوجه شده بود که همیشه وقتی از مدرسه به خانه می‌آمد و وسایل و لباس‌هایش را در خانه پخش و پلا می‌کرد، پدر و مادرش چه

فیل کوچولو بعد از بازی با دوستانش به خانه برگشت. او دید مادرش برعکس همیشه، ریخت و پاش اتاق او را جمع نکرده است. تعجب کرد و تعجبش وقتی بیشتر شد که از مادرش پرسید ناهارش را کجا گذاشته و مادرش جواب داد: «نمی‌دانم! در آشپزخانه گذاشته‌ام. اگر خوب بگردی، حتماً پیدایش می‌کنی.» فیل کوچولو که عادت داشت هر روز ناهارش مرتب و منظم روی میز چیده شده باشد، حسابی گیج شده بود. او بعد از کلی جست‌وجو، ناهارش را که با شلختگی درون یکی از کابینت‌های آشپزخانه گذاشته شده بود، پیدا کرد. فیل کوچولو آن روز فهمید بی‌نظمی او به مادرش هم سرایت کرده، تا حدی که مجبور شد کلی لباس و ملحفه و پارچه را کنار بزند تا بتواند جلوی تلویزیون بنشیند! او امیدوار



حالی پیدا می‌کردند! موقع شام که شد، خیلی طول کشید تا بتواند تکه‌ای نان پیدا کند و بخورد. دلش برای روزهایی تنگ شده بود که تنها جای به هم ریخته، بی‌نظم و شلخته‌ی خانه، اتاق خودش بود. وقتی فیل کوچولو شامش را خورد، کلی گشت تا توانست لیوانی تمیز

پیدا کند که آب بخورد. دوباره یاد روزهایی افتاد که مادر و پدرش با دیدن اتاق به هم ریخته، لباس‌های در هم مچاله شده و اسباب‌بازی‌های پخش و پلائی او حرص می‌خوردند و چندین بار درباره‌ی فایده‌ی داشتن نظم و ترتیب در زندگی به او می‌گفتند؛ اما آن موقع‌ها فیل کوچولو اصلاً به حرف‌های مادر و پدرش توجه نمی‌کرد و دوست داشت پدر و مادرش هر چه زودتر دست از سرش بردارند تا او بتواند به بازی کردنش ادامه دهد. او حالا خیلی دلش می‌خواست کمی از حرف‌های آن‌ها را به خودشان یادآوری کند! اما خب، فیل کوچولو که خودش سال‌ها بی‌نظم و شلخته بود، نمی‌توانست



پدر و مادرش را به خاطر بی‌نظمی‌شان نصیحت کند. تنها کاری که توانست انجام دهد این بود که به اتاقش برود و با هر سختی و دشواری که بود، آنجا را مرتب کند. مرتب کردن اتاق که تمام شد، فیل کوچولو هم حسابی خسته شد. اما از دیدن اتاقی که همه‌ی وسایل،

اسباب‌بازی‌ها، کتاب‌ها و دفترهایش در آن مرتب و منظم چیده شده بودند، حس و حال خوبی پیدا کرد. تازه پی برد که حق با مادر و پدرش بوده است و وجود نظم و ترتیب حال همه را خوب می‌کند. فیل کوچولو خسته، با زحمت و بعد از کلی جست‌وجو، متکا و پتویش را از میان وسایل به هم ریخته‌ی بیرون اتاقش پیدا کرد و در اتاق خود، که حالا برعکس صبح همان روز، تنها جای مرتب و منظم خانه بود، به خواب رفت! وقتی پدر و مادر فیل کوچولو مطمئن شدند او خوابش برده، با هم شروع به صحبت کردند. پدر فیل کوچولو گفت: «مثل اینکه راهکار جغد دانا، مؤثر بود و کوچولوی ما هم نظم و ترتیب را یاد گرفت.» مادر فیل کوچولو در حالی که با نگرانی به آشپزخانه و اتاق‌های به هم ریخته نگاه می‌کرد، گفت: «ولی چند روز طول می‌کشد ریخت و پاش امروز را جمع کنیم.» پدر فیل کوچولو، به بچه‌اش که خواب بود، نگاه کرد و گفت: «در عوض، برای همیشه از جمع کردن ریخت و پاش او راحت شدیم و حالا ما هم یک بچه‌ی مرتب و منظم داریم!»

